

نقدی بر ایده «حق بر خطا بودن» از منظر جماعت‌گرایان، منفعت‌گرایان و فضیلت‌گرایان

علی دهقان بنادکی*

چکیده

از تئوری‌های رایج در تنظیم روابط اجتماعی در درون معاصر، گفتمان «حق مدار» است. انسان موجودی آزاد و «حق» تضمین کننده این اراده آزاد است؛ ادراک تک بعدی از مفهوم حق در غرب، مولود تحولات سیاسی - اجتماعی قرون هفدهم و هجدهم میلادی است. محصول این معنای جدید تفکیک بین حق بودن (ارزش‌ها) و حق داشتن بود. براین مبنا انسان‌ها در فعل و ترک فعل مختار است و حق دارد فعل یا ترک فعل مبتنی بر ارزش‌ها یا بر ضد آن انجام دهد (حق برخطا بودن). در این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی به بیان نکات و انتقادات جریان‌های فکری حاضر در زیست بوم اندیشه مغرب زمین همچون جماعت‌گرایان، فضیلت‌گرایان و منفعت‌گرایان به یکی از آثار گفتمان نظام حقوقی مدرن یعنی حق برخطا بودن می‌پردازیم. جریاهای فکری مذکور مستدل به گزاره‌های «خیرعمومی»، «لزوم توجه به سود و منفعت در کنش‌های زیستی» و «عدم احتساب عنصر جامعه در تنظیم هنجارهای فردی»، گزاره «انسان حق دارد کاری خلاف ارزش‌ها انجام دهد» را متناقض و غیرقابل پذیرش می‌دانند.

واژگان کلیدی

حق، حق داشتن، حق بودن، حق برخطا بودن.

طرح مسئله

دغدغه بشریت نسبت به کیفیت بایدها و نبایدهای زندگی بر روی این کره خاکی از اهم چالش‌ها و مسائل مستمر وی بوده است. زندگی در کنار یکدیگر و لوازم آن، بروز اختلافات و تعارضات، سؤالات و چالش‌هایی را پیش روی او قرار داده است؛ اینکه آیا رفتارهای نوع انسان - اعم از فعل یا ترک فعل - متکی بر قوه اختیار بشری شامل هرگونه عملی می‌گردد؟ درست یا نادرست بودن فعلی مانع کنش‌های سلبی و ایجابی است یا خیر؟ حقوق و آزادی‌هایی که در قوانین به رسمیت شناخته شده و در جهت تکریم و بالابردن ارزش انسان می‌باشد، مقید به حدودی است یا خیر؟ آیا گزاره‌های ارزشی در جوامع گوناگون سرزمینی در تعریف و حدود اختیار بشر اثرگذار و تعیین‌کننده است؟ از طرفی لاقید بودن کنش‌های انسان در اجتماع مستلزم هرج و مرج و خلاف قاعده کلی نظم عمومی است؛ از این رو دستیابی به اصل و شاخص معیار برای پاسخ به این سؤالات انسان را به تأمل واداشته است.

بدون شک جستجو و کاوش درخصوص این‌گونه سؤالات، متکی بر یافته‌ها و پیش‌فرض‌هایی بنیادین از هستی، انسان و روش آن است. این مهم را فلاسفه و متفکران هر عصر با تلاش و سعی وافر درصدد حل آن برآمده‌اند. کار فیلسوفان کشف علل امور عادی و تبیین قابل‌فهم و ساده است. (موراوتز، ۱۳۸۷: ۱۵) این سنخ مسائل بنیادین بشری را فلاسفه ذیل فلسفه اخلاق، پردازش و کنکاش می‌کنند. کارویژه اصلی در این حوزه از فلسفه، سنجش روش‌های گزینش بایدها و نبایدهای زندگی بشری (فرااخلاق) و اصول و بایدها و نبایدهایی که در زندگی باید پیروی کنیم (اخلاق هنجاری) است. (گنسلر، ۱۳۹۰: ۱۵)

متفکران و اندیشمندان فلسفه اخلاق در هر دوره تاریخی و اندیشه‌ای براساس پیش‌فرض‌های انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و خداشناسی نسبت به این مسائل نظریه‌پردازی می‌کنند؛ در نتیجه تحقیقات و اندیشه‌های آنها، بنیان‌های علوم انسانی به‌ویژه در علوم هنجاری، همچون علم حقوق را پی‌ریزی و سامان‌دهی می‌کند. یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در فلسفه اخلاق و علم حقوق که در صدد گشایش و پاسخ به این مسائل بنیادین بشری است، مفهوم «حق» است.

صبغه پیشامد این مسائل را باید در زایش مفهوم حق دنبال کرد. ورود این مفاهیم به عالم گزاره‌های هنجاری بشری بیشتر در تحولات سیاسی - اجتماعی قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی در انقلاب‌های مغرب‌زمین مشهود است. در این برهه از زمان حوادث و کنش‌های اجتماعی، اندیشمندان را به مرحله‌ای از نوزایی می‌رساند و مفهوم حق مدرن (حق داشتن) را شکل می‌دهند؛ بدین معنا که

بشر دیگر موجود مکلف نیست و انتخابگر است. محصول چنین شناختی صعود انسان به مرکز و مدار هستی است. افزون بر آن فردیت و تقلیل مفهوم جامعه به یک اجتماع اختیاری و ضروری از فردها، مستلزم نوعی خودبینی است که حق بشر را بر تکالیفش برتری داده است. با فهم متأثر از تحولات جامعه قرون وسطا، انسان در این دوره موجود صاحب حق توصیف می‌شود. ابتدا در اسناد منطقه‌ای و در پس آن اسناد جهانی فهم یک‌جانبه از مفهوم حق، آثار و لوازم آن نهادینه شده است.

اهمیت این نوشتار به دلیل داشتن جایگاه مهم در اندیشه بشری و نقش حساس برای تصمیم‌گیری برای کنش‌های رفتاری در اجتماع است. پذیرش «ایده حق بر خطا بودن» الزاماتی برای نظامات حقوقی به وجود می‌آورد و دامنه تصرفات و اعمال اراده آدمی را معین می‌سازد. بدون تردید نقد مبانی و بیان چالش‌های ایده حق بر خطا بودن در بستر اندیشه فلاسفه و متفکران مغرب‌زمین چراغی روشن برای فهم دقیق این نظریه و گامی نخست جهت تبیین صحیح از نسبت ایده حق بر خطا بودن و مبانی اندیشه‌ای در نظام جمهوری اسلامی است.

در مورد سابقه پژوهشی در این موضوع باید یادآور شد که پس از بررسی‌های صورت‌گرفته در منابع و مراجع تحقیقاتی مشخص گردید صرفاً پایان‌نامه‌ای تحت‌عنوان «حق بر خطا بودن» در نظام بین‌المللی حقوق بشر و رابطه آن با «امر به معروف و نهی از منکر» توسط علی‌اکبر^۱ میدانی نگاشته شده است، اما به دلیل بدیع بودن موضوع، توصیف جامع مبتنی بر منابع اصیل صورت نگرفته است. سعی بر آن است تا در این سطور ابتدا به تبیین و توصیف مفهوم حق و ثمره آن یعنی ایده حق بر خطا بودن در نظام حقوقی مدرن پرداخته؛ سپس به ارزیابی آن براساس اندیشه‌های دیگر مکاتب فلسفی غربی همچون جماعت‌گرایان، منفعت‌گرایان، فضیلت‌گرایان بپردازیم. شیوه حصول به این مهم، روش توصیفی - تحلیلی بوده که با توجه به ماهیت نظری از طریق جمع‌آوری داده‌های کتابخانه‌ای است.

ایده حق بر خطا بودن

ایده حق بر خطا بودن به صورت مستقل و مجزا از سوی متفکران و اندیشمندان مطرح نشده، بلکه به صورت یکی از آثار منتج از مفهوم «حق مدرن» مورد اشاره قرار گرفته است. توصیف دقیق از خاستگاه شکل‌گیری نظریه حق بر خطا بودن و اصطلاح‌شناسی واژگان شکل‌دهنده، از مقدمات لازم جهت تبیین مفهوم و دلالت‌های ایده حق بر خطا بودن است.

۱. میدانی، عنوان «حق بر خطا بودن» در نظام بین‌المللی حقوق بشر و رابطه آن با «امر به معروف و نهی از منکر»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۵.

تاریخچه ایده حق بر خطا بودن

اصطلاح حق بر خطا بودن در یکی دو دهه اخیر توسط فلاسفه حقوق از جمله والدرون،^۱ دورکین،^۲ رز^۳ و هرستین^۴ در آثار و نوشته‌های علمی‌شان بدان اشاره شده است؛ لکن نحوه دفاع و تبیین این نظریه توسط فیلسوفان و اندیشمندان به یک صورت نبوده است. حق بر خطا بودن ذیل قوانین و اسناد حقوقی به صورت مستقیم اشاره و تصریح نشده است؛ چراکه حق «حق بر خطا بودن» از جمله حق‌های اخلاقی است.

تفکیک مفهوم حق به «حق بودن»، «حق داشتن» و عدم ارتباط آن با یکدیگر و رویکرد خطی تاریخی نسبت به مفهوم حق، بنیان حقوق مدرن را تشکیل می‌دهد. (گلدینگ، ۱۳۷۸: ۲۶۱)

این نوع استنباط از مفهوم حق و انتزاع حق بودن (ارزش‌ها) از حق داشتن، سرآغاز شکل‌گیری ایده «حق بر خطا بودن» است.

ایده «حق بر خطا بودن» نتیجه فهم جدید از حق در پاسخ به سؤال اصول و بایودنبایدهای زندگی بشری است. این اثر، نتیجه نوع نگرش «فردگرا» و «آزادی‌محور» نسبت به بشر است. لکن باید در نظر داشت اندیشمندان متقدم در آثار و نوشته‌هایشان به صراحت در مورد ایده حق بر خطا بودن بحث نکرده‌اند؛ چراکه گفتمان حق‌مداری که امروزه بنیان حقوق مدرن را شکل داده، میوه یک فرایند اندیشه‌ای است، که اکنون به‌بار نشست است. «حق بر خطا بودن» از جمله حق‌های اخلاقی است. (Waldron, 1981: 21) درمقابل حق‌های اخلاقی حق‌های قانونی وجود دارد. حق‌های اخلاقی به پشتوانه قانون معتبر نمی‌گردد و مصداق مصرح و معین در قوانین برای آن ذکر نگردیده است.

ایده حق بر خطا بودن طی دو دهه اخیر توسط فلاسفه حقوق از جمله والدرون،^۵ دورکین،^۶ رز^۷ و هرستین^۸ در قالب آثار و نوشته‌های علمی بدان اشاره شده؛ اما نحوه دفاع و تبیین این نظریه توسط فیلسوفان و اندیشمندان به یک صورت نبوده است.

اصطلاح‌شناسی

اصطلاحی که در ادبیات علمی توسط فلاسفه حقوق و اخلاق برای تبیین و دفاع از ایده حق بر خطا بودن

1. Waldron.
2. Ronald Dworkin.
3. Joseph Raz.
4. Herstein.
5. Waldron.
6. Ronald Dworkin.
7. Joseph Raz.
8. Herstein.

به‌کار رفته، «Right to be Wrong» است. نکته اساسی و محوری در بحث اصطلاح‌شناسی در نظریه حق بر خطا بودن ناظر به دو واژگان تشکیل‌دهنده یعنی حق و خطا است، چراکه در بدو مواجهه با این ایده دو عنصر اساسی و تشکیل‌دهنده آن مفهوم «حق» و «خطا» است. بنابراین برای فهم این نظریه قبل از ورود به بحث اصلی و تبیین آن به مفاهیم اساسی این نظریه که مدخلی برای درک صحیح است، پرداخته خواهد شد.

۱. حق

معادل واژه لاتینی که در ادبیات علمی به مفهوم حق اشاره دارد، واژه right است. این واژه در دایرة‌المعارف‌های معتبر انگلیسی چنین تبیین شده است:

۱. در فرهنگ heritage، واژه right به صورت‌های مختلف اسم، صفت، قید و فعل به‌کار رفته و در هریک معانی گوناگونی از آن اراده شده است:

معنای این واژه در ساختار وصفی عبارتند از: مطابق واقع، مستدل، درست، حالت رضایت‌بخش مطابق عدالت، مطابق قانون یا اخلاق، سمت راست و

معنای آن در ساختار اسمی عبارتند از: آن چیزی که عادلانه است، قانون متناسب، آن چیزی که در سمت راست قرار دارد، حزب محافظه‌کار، چیزی که به‌وسیله قانون و سنت یا طبیعت به کسی تعلق گرفته، ادعا یا شایستگی قانونی یا شرعی

معنای آن در ساختار قیدی عبارتند از: مستقیماً به‌طور شایسته و درست، به‌دقت، مطابق قانون و اخلاق یا عدالت و به‌درستی. در ساختار فعلی به‌معنای درست انجام دادن و اصلاح کردن به‌کار رفته است. (The American heritage, 1982)

۲. لغت‌نامه Webster در مورد ساختارهای وصفی، اسمی و قیدی، معانی ذکر شده در لغت‌نامه heritage را بیان کرده است، اما در ساختار فعلی این واژه بین صورت متعدی و لازم آن تفاوت قائل شده است. در حالت متعددی قراردادن در یک موقعیت مناسب و درست، مطابق با واقع ساختن یا انجام دادن، منظم و مرتب نمودن و عدالت را اجرا کردن معنا گردیده و در معنای فعل لازم، به‌معنای وارد شدن یا قرار گرفتن در حالت و موقعیت مناسب بیان شده است. (Webster, 1982)

همان‌گونه که از فرهنگ لغت‌ها و دایرة‌المعارف‌های عمومی مشهود است دلالت معنایی مفهوم حق با گستردگی معنا در تمامی وضعیت و شئون مختلف همراه است. لذا برای تدقیق در معنای مورد بحث و مسئله پژوهش به برخی دایرة‌المعارف‌های تخصصی حقوقی اشاره خواهیم کرد، چراکه اولاً

دانش حقوق به معنای عام کلمه ناشر به هنجارهای حاکم بر کنش‌ها بشری است؛ پانیا فرهنگ‌نامه‌های حقوقی لزوماً به بررسی ابعاد مفاهیم از حیث حقوق موضوعه نپرداخته‌اند؛ بلکه به تمامی ابعاد مفاهیم به جهت تأثیرگذاری در تعیین هنجارهای اجتماعی پرداخته است.

فرهنگ‌های تخصصی حقوقی در مورد معنای واژه right چنین نگاشته‌اند:

در فرهنگ مختصر علم حقوق سه معنا برای آن ذکر شده است.

۱. ادعا نسبت به یک ملک یا ذی نفع بودن در آن.

۲. هرگونه مزیت دیگری که قانون آن را به رسمیت بشناسد و از آن حمایت کند.

۳. آزادی در اعمال هرگونه سلطه‌ای که قانون به شخص داده است. (oxford dictionary of

law, 1990)

فرهنگ حقوقی black نیز واژه right در معنای اسمی و در حوزه اخلاقی و انتزاعی به معنای عدالت، صحت اخلاقی یا هماهنگی با چارچوب‌های قانونی یا اصول اخلاقی است. اما به عنوان عینی به معنای قدرت، امتیاز، توانایی یا مطالبه است که متعلق به یک شخص و الزام‌آور برای دیگری است و به طور کلی عبارت است از توانایی برای انجام دادن رفتارهای آزادانه. (Black, 1990) معنای اخیر مؤید آن است که اولاً مراد از مفهوم حق در علوم هنجاری صرفاً معنای حق داشتن است؛ ثانیاً معنای حق بودن - آنچه که درست است و بر محور ارزش‌ها و خوبی‌ها تجلی پیدا می‌کند - جایگاه‌ای در این تعریف حقوقی ندارد. به دیگر سخن، تعریف ارائه شده از right در فرهنگ حقوقی black مظهر تفکیک حق داشتن و حق بودن است.

بنابراین با توجه به تصریح فرهنگ لغت‌های تخصصی نسبت به دلالت مفهومی از واژه حق مبتنی بر آزادی در اعمال هرگونه سلطه، اختیار انجام دادن رفتار آزادانه، مؤید تعریف جدید و تفکیک حق بودن‌ها از دایره حق داشتن است. این نوع تعریف از مفهوم حق اساس شکل‌گیری نظام اخلاقی - حقوقی مدرن است.

۲. خطا

فرهنگ لغت آکسفورد واژه خطا را یک عمل غیراخلاقی و غیرقانونی بیان کرده است. به عبارتی خطا عمل یا کنشی در برابر ارزش‌های اخلاقی یا هنجارهای قانونی است. (oxford dictionary of law, 1990) از همین رو مفهوم خطا در این ایده، مقابل حق بودن به معنای فعل و رفتار ناصواب است؛ یعنی آنچه که خوب نیست و بر خلاف ارزش‌ها می‌باشد. به تعبیری ناحق بودن مراد است؛ چراکه

اساس ایده حق بر خطا بودن مبتنی بر تفکیک و عدم ارتباط حق داشتن با حق بودن است. حق داشتن به‌وسیله حق بودن‌ها، امور اخلاقی و ارزشی مقید نمی‌گردد. به عبارت دیگر دامنه شمول حق داشتن اعم از کنش‌های ارزشی و غیرارزشی است. برای مثال شما در صف خرید فروشگاه ایستاده‌اید و پیرزنی با سیدی مملو از اجناس، پشت‌سر شما ایستاده است، و نوبت شما متقدم بر پیرزن است و مستحق رسیدگی زودتر توسط فروشنده هستید؛ از سوی دیگر، اخلاقاً و از بعد ارزشی، کمک کردن به پیرزن امری صواب و عملی انسان‌دوستانه است. اما در مقام عمل شما می‌توانید (حق داشتن) که برخلاف عمل انسان‌دوستانه عمل کنید و به پیرزن توجهی نکنید. عدم توجه شما به انجام عمل انسان‌دوستانه امری خطا و مغایر با حق بودن است و در این مقام به‌معنای عمل ضد ارزشی و اخلاقی است.

۳. مفهوم ایده حق بر خطا بودن^۱

ایده جدید مفهوم حق به‌معنای حق داشتن محصول تغییرات بنیادین در نوع نگرش به انسان و رابطه او با هستی است. از اندیشمندان معاصر که در خصوص آثار و تحولات برداشت نوین از حق، نظریه حق بر خطا بودن را تبیین نموده‌اند، افرادی همچون جرمی والدرون، هرستین می‌باشند که مشخصاً نظریه حق بر خطا بودن را مطرح و به دفاع از آن پرداخته‌اند.

(Waldron, 1981, pp 21 – 39; Herstein, 2014, pp 21 – 45)

والدرون برای تبیین ایده «حق بر خطا بودن» این چنین استدلال کرده است:

۱. الف حق بر انجام ب را دارد.

۲. ب از نظر اخلاقی خطا است.

که به بیان دیگر

۱. الف حقی بدیهی بر انجام ب دارد.

۲. ب یک خطای بدیهی اخلاقی است

والدرون چنین نتیجه می‌گیرد که: ممانعت هر شخصی از انجام ب توسط الف از نظر اخلاقی نادرست است. (همان).

مستفاد از طرح قضایای فوق، اساس استدلال والدرون مبتنی بر عنصر اختیار است. اگر اراده فردی بر انجام فعل خطا یا ترک فعل صحیح قرار گرفت، دیگران از دخالت برای بازداشتن او ممنوع‌اند. داشتن این حق برای دارنده آن دلیل بر انجام عمل نیست. اما برای دیگران دلیل بر عدم

1. Right to be Wrong.

دخالت در انجام آن توسط فرد است؛ چراکه دخالت دیگران ناقص اصل اختیار و فاعلیت اخلاقی است. (Waldron, 1981: pp 23 - 30)

مثال‌های که برای تشریح و تفهیم استدلال والدرون توسط سایر محققین در این باب بیان شده بدین شرح است: مثلاً معترضان جنگ‌افروزی در مقابل یک مراسم بزرگداشت، تظاهرات خشنی سازماندهی کنند یا شخصی در خط پرداخت (فروشگاه) همراه یک سبد پر از کالا که پیش از یک پیرزن خسته آن را حمل کند یا شخصی پول خود را غیر عاقلانه خرج کند یا دکور نامناسب برای منزل تهیه کند (جونز، ۱۳۹۲: ۲۸۲) مثال‌های مذکور به نوعی انجام دادن امر غیراخلاقی ب - مندرج در استدلال والدرون - در قالب کنش‌های روزمره بیان کرده‌اند؛ تظاهرات خشن جهت اعلام اعتراض، عدم توجه ب حس انسان‌دوستی و یا خرج کردن غیرمنطقی پول همگی سطحی از فعل و کنش غیر ارزشی و غیراخلاقی است؛ اما به دلیل مقدمه حق انجام دادن ب توسط الف مثال‌های فوق نمونه‌های بارز و مؤید حق بر انجام دادن خطا است. اما به نظر تشریح‌کنندگان نظر والدرون گستره ب یا همان کنش غیراخلاقی به‌گونه‌ای است که دامنه‌ای هنجارهای مثبت و هنجارهای منفی مغایر با ارزشی‌های اخلاقی در مواقعی بسیار به هم نزدیک می‌شوند و تشخیص آن سخت است. (جونز، ۱۳۹۲: ۲۸۲)

والدرون معتقد است ممکن است برداشت‌های ما در مورد اخلاقی بودن هر یک از افعال در مثال‌های فوق متفاوت باشد؛ چراکه در واقعیت احکام حاکم بر وضعیت افعال هر شخص وابسته به متغیرهای گوناگون است. (Waldron, 1981: 27) یعنی در این مقام بین حق بر انجام دادن فعل به صورت مطلق و ماهیت اخلاقی فعل‌های مورد بحث تفکیک و حق بر انجام دادن و تضمین اراده آزاد را ارجح دانسته است.

استدلال دیگر والدرون این است که مفاهیمی نظیر تکلیف، خطا بودن و مجاز بودن اگرچه به حقوق ارتباط دارند، لکن منحصر به حوزه حقوق نیستند. بی‌شک، افعالی وجود دارند که غیرمجازند و نیز افعالی هستند که وظیفه ما این است آنها را انجام ندهیم؛ زیرا تعدی به حقوق دیگران شمرده می‌شوند. اما در کنار این افعال ممکن است افعالی وجود داشته باشند که ماهیت غیر اخلاقی بودن آن محل مناقشه و تأمل است و نمی‌توان به صورت جزمی حکم به غیر اخلاقی بودن آنها داد. از این رو درباره این پرسش که آیا شخص برای انجام فعلی که از نظر اخلاقی نادرست محسوب می‌شود، حق اخلاقی دارد یا نه؟ افعال قابل مناقشه موضوعاً منتفی است. (Waldron, 1991: 65) هرچند در این

استدلال والدرون صرفاً بین مفهوم فعل غیراخلاقی و ضداخلاقی تفکیک نموده، اما همچنان تعارض بین دو گزاره حق انجام دادن فعل ب (فعل نادرست) و الزام به ترک فعل ب را بدون پاسخ گذاشته است.

استدلال دیگر والدرون مبنی بر عدم تعارض و تناقض بین قضایای بیان شده در باب اثبات ایده حق بر خطا بودن این است که در نگاه نخست بین دو قضیه ذیل پارادوکس وجود دارد.

۱. الف حق اخلاقی انجام ب را دارد.

۲. انجام ب توسط الف از نظر اخلاقی نادرست است.

لکن در ادامه این قضایای فوق گزاره ۱ مستلزم قضیه زیر است:

۳. ممانعت هر شخصی از انجام ب توسط الف از نظر اخلاقی نادرست است.

به عبارتی اولین گام به سوی فهم عدم تناقض و تضاد، تشخیص سازگار بودن کامل گزاره‌های ۲ و ۳ است. با این توضیح که نتیجه منطقی گزاره ۲، گزاره ۴ نیست؛ چراکه به عقیده والدرون در تضاد با گزاره ۳ خواهد بود. حالا گزاره ۴ چیست؟

۴. از نظر اخلاقی مجاز است که شخصی از انجام ب توسط الف ممانعت کند.

به عقیده وی نادرستی و خطا بودن یک فعل، به خودی خود، مستلزم مجاز بودن دیگری جهت ممانعت از انجام آن فعل نیست. به دلیل آنکه در اغلب موارد، اهمیت ممانعت از انجام فعل نادرست بر تنها متوقف کردن انجام فعل نادرست و جلوگیری از عواقب آن ارجحیت دارد؛ چراکه این کار ممکن است شخص ممانعت‌کننده را در معرض خطر قرار دهد؛ یا متضمن صرف اموال عمومی یا استفاده از سایر منابع مانند نیروی انسانی پلیس باشد؛ لذا نتیجه منطقی از گزاره ۲ یعنی «انجام ب توسط الف از نظر اخلاقی نادرست است»، گزاره ۴ مبنی بر اینکه «از نظر اخلاقی مجاز است که شخصی از انجام ب توسط الف ممانعت کند» نیست. (همان)

والدرون مدعی است: علی‌رغم اینکه از گزاره ۲ نتیجه منطقی گزاره ۴ استنباط نمی‌شود؛ لکن نمی‌توان گزاره ۲ را تأیید کرد و هم‌زمان نسبت به انجام فعل نادرست و خطا واکنشی نشان نداد. وی برای رفع این مشکل منطقی نیز قائل به تمایز بین خود و دیگری است. می‌گوید اگر من گزاره ۱ مبنی بر اینکه الف حق دارد فعل ب را انجام دهد را تأیید کنم. یعنی صرفاً خود را متعهد به اجتناب از ب در شرایطی می‌کنم که الف در آن قرار دارد. اما من خود را متعهد به ممانعت از عمل الف نمی‌کنم؛ چراکه تحمل فعل نادرست و خطا، من را ضعیف‌النفس نمی‌کند. من زمانی ضعیف‌النفس هستم

که خود، افعالی را انجام دهم که باور دارم خطا هستند. وی با تأکید به تفاوت بین خود و دیگری معتقد است برای متوقف کردن خود از انجام خطا، نیاز به انجام فعل پیش‌گیرانه‌ای نیست. (Waldron, 1981: 29)

اما در واقعیت تمایز خود و دیگری، جایگاه و نقشی ندارد؛ چراکه روابط و نسبت اشخاص با یکدیگر در انجام دادن و ندادن افعال مؤثر است و انسان‌ها مستقیماً یکدیگر را از انجام فعل نادرست منع یا متوقف نمی‌کنند بلکه راه‌های بسیار مؤثرتری از واداشتن (اجبار) به توقف انجام فعل نادرست وجود دارد. مثلاً صرف ابراز مخالفت ممکن است به‌عنوان نوعی ممانعت احساس شود. بنابراین تفکیک دو فعل «ممانعت کردن» و فعل «سرزنش کردن» امری صعب و دشوار به‌نظر می‌رسد و صرف عدم استنتاج گزاره ۴ (از نظر اخلاقی مجاز است که شخصی از انجام ب توسط الف ممانعت کند) از گزاره ۲ (انجام ب توسط الف از نظر اخلاقی نادرست است) وافی مقصود نیست. (Galston, 1983: 324) به‌نظر می‌رسد علی‌رغم امکان تراحم بین حق اخلاقی مختار بودن انسان و نادرست بودن سایر افعال مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی، والدرون با تفکیک‌ها و تمایزات مختلف حق اولی را ارجح بر سایر حق‌ها می‌داند.

مدعیان دفاع از این نظریه فهمی مطلق از حق داشتن ندارند و قائل به محدوده و قلمرو هستند. استوارت میل در کتاب *درباره آزادی* این محدوده را صرفاً ضرر به دیگران می‌داند. یعنی تا زمانی که آزادی منجر به ضرر به دیگری نگردد محدود کردن و منع کردن آن کاری خلاف اصل است. (میل، ۱۳۶۳: ۹۳) تفکیک آزادی‌ها به آزادی‌های دسته اول و دسته دوم معیاری برای تعیین محدود حق داشتن بیان شده است. «آزادی‌های اولیه» یعنی آزادی انجام آن دسته از اعمالی که تصور می‌شود اهمیت خاصی برای زندگی انسان دارند. آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی انتخاب شریک جنسی و غیره در زمره آزادی‌های دسته اول قرار می‌گیرند. آزادی‌های دسته اول با هزینه اجتماعی حفظ (می‌شود) و آزادی‌های دسته دوم بنا به شرایط و اقتضات ترک می‌شود. (والدرون، ۱۳۸۳: ۱۶۷)

بااین توصیف ایده حق بر خطا بودن مؤید آن است که:

۱. بشر در حق‌های بنیادین دسته اول باید «انتخاب‌گر» باشد.
۲. در اجرای آن «از آزادی و منابع عادلانه برخوردار است».
۳. هیچ‌گونه تضمینی در مطابقت تصمیم مزبور با موازین اخلاقی خاص وجود ندارد.

۴. صاحب حق ممکن است در اجرای حق، خود راه درست اخلاقی را در پیش بگیرد و ممکن است به امر ضد اخلاقی کشیده شود.

تحلیل از دیدگاه سایر مکاتب اندیشه‌ای

دستیابی به معیار و اندیشه ناب برای تصمیم‌گیری در زندگی فردی و اجتماعی، مستلزم محک‌آزمایی و سنجش آراء و تفکرات صاحبان خرد است. نقد نظرات و اندیشه‌های بنیادین از جهات و سطوح مختلف یکی از این روش‌های سنجش و ارزیابی است. البته شاید خرده گرفته شود و آن اینکه اندیشه و ماحصل فکر بشری را با نقد، به صورت معیار ارزش داورى مورد خدشه قرار دادن امری ناصواب است. لیکن در پاسخ باید چنین گفت: نظریه و محصولات اندیشه‌ای مبتنی بر ارزش‌ها و مبانی اساسی استوار هستند. بنابراین نقد بی‌طرفانه به منزله رعایت انصاف، نمی‌تواند اصل قابل اتکایی باشد؛ زیرا در برخی مواقع اختلافات و تضارب آراء در مقام سطحی نیست و بنیان اندیشه‌ها محل مناقشه است که از این حیث مورد چالش و نقد و بررسی قرار می‌گیرد. سعی ما در سطور پیش‌رو آن است تا یکی از مسائل چالشی در علوم هنجاری که اندیشمندان غربی بنیان نظامات حقوقی و اخلاقی خود را بر آن استوار ساخته‌اند، به بوته ارزیابی و سنجش در برابر آرای برخی مکاتب فلسفی از جمله جماعت‌گرا، منفعت‌گرا و فضیلت‌گرا قرار دهیم.

۱. جماعت‌گرایان

در این رویکرد بنای نقد و به چالش کشیدن مبانی حق، بیشتر حول فردگرایی و خودمختاری بشر نهاده شده است و به عنصر جامعه برای تعیین محدوده حق داشتن تأکید دارد.

عمده مناقشات و چالش‌های که اندیشمندان جماعت‌گرا در برابر مدافعین حق‌مدار دارند، این است که اولاً برخی مواقع ارزش‌های حیاتی ضمن پاسداشت حق‌های اولیه^۱ مورد غفلت واقع و در خطر می‌افتد. برای مثال اگر مستند به آزادی مورد نظر اموری همچون همجنس‌بازی، نشر آثار مستهجن و بی‌بندوباری‌های دیگر علناً و رسماً ترویج شد و سلامت اخلاقی جامعه را در معرض تهدید قرار داد، چه دلیلی داریم که همیشه ارزش آزادی مقدّم بر ارزش‌هایی همچون عفت یا امنیت عمومی قرار دارد؟ اگر ارزش‌ها شخصی و ذهنی‌اند و قابل دفاع نیستند پس نمی‌توان ترجیحات خاصی را بر شهروندان تحمیل کرد. بنابراین چرا اعتبار و اولویت حق اخلاقی بدون دلیل مسلم فرض می‌شود؟

۱. ذیل دلالت مفهومی حق بر خطا بودن ذکر گردید.

ثانیاً مگر بی‌طرفی دولت در مورد ارزش‌ها و عدم دخالت آن در داوری‌های اخلاقی ممکن است؟ نهادهای اجتماعی همچون دولت یا قانون آموزش - به هر شکلی براساس هر دیدگاهی که تحقق پیدا کند - به نحو اجتناب‌ناپذیری ناگزیر از اخذ یک رشته ترجیحات ارزشی است؛ و الاً چگونه می‌توان مرز میان حقوق و انتظارات مشروع را از ادعاهای نابجا تمیز داد؟ چگونه می‌توان روش صحیح تعلیم و تربیت و محتوای مناسب آموزش را از روش‌ها و مطالب غلط و نامناسب تشخیص داد؟

چارچوبی که بناست فعالیت افراد را در جامعه سامان دهد به ناچار براساس یک سلسله جهت‌گیری‌ها و اصول موضوعه ارزشی راجع به انسان، جامعه، حقوق و ... شکل می‌گیرد. لکن در نگاه نخست نزاع بر تفکیک بین امر درست و نادرست، خوب و بد منطقی و موجه به نظر نمی‌رسد. (کملیکا، ۱۳۷۶: ۱۲۰) متفکرین دوره روشنگری از بیم آفات استبداد و زائل شدن شرافت انسانی شهروندان ذیل توجیهات یا امنیت، شعارهایی همچون آزادی تساهل و برابری مبتنی بر مبانی فلسفه اخلاقی نادرست مطرح نمودند؛ زیرا این امر تنها در پرتو احساس تعهد به حق و حقیقت و آرمان‌های انسانی قابل تحصیل است. مدعای اندیشمندان دوره روشنگری آن است که ارزش خودمختاری آن‌چنان مشهود است که نیازمند دفاع نیست؛ همان چیزی که جماعت‌گرایان علت و دلیل آن را به سؤال و چالش کشیده‌اند. به تعبیر دیگر، اعطای خودمختاری به انسان تنها راه احترام به او به‌عنوان موجود اخلاقی است. انکار خودمختاری از فرد به منزله آن است که به‌جای آنکه با او به‌عنوان یک عضو کامل جامعه رفتار شود همچون کودک یا حیوان رفتار کنیم. اما این‌گونه نتیجه‌گیری مدقانه نیست؛ چراکه واضح است بعضی از افراد امکان لازم برای اتخاذ تصمیمات پیچیده زندگی را ندارند.

متفکران اجتماع‌گرا فهم ناقص و عدم توجه به عنصر اجتماع در تحلیل مسائل هنجاری را بازتاب نقایص بنیادین در فلسفه اخلاق حاکم بر غرب مدرن می‌دانند. مایکل سندل یکی از فیلسوفان جماعت‌گرا چنین تأکید می‌کند:

ضروری‌ترین برنامه اخلاقی و سیاسی ما احیای آن دسته از امکانات جمهوری خواهانه شهروندی است که به‌طور ضمنی در سنت ما وجود دارد، اما در دوران ما به تدریج محو شده‌اند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵: ۱۵۵)

مک اینتایر از اندیشمندان جماعت‌گرا می‌نویسد:

آنچه در این مرحله از تاریخ مهم است، ایجاد ساختار محلی اجتماع است تا بتوان از

نقدی بر ایده «حق بر خطا بودن» از منظر جماعت‌گرایان، منفعت‌گرایان و فضیلت‌گرایان □ ۸۱

طریق آنها از خلال اعصار تاریک جدید نزاکت و زندگی عقلانی و اخلاقی را تداوم بخشید. (مک اینتایر، ۱۳۸۸: ۲۷)

بنابراین اجتماع‌گرایان برای عنصر اجتماع نقش هنجاری و معرفت‌شناختی قائل هستند که در این هندسه فکری دامنه حق داشتن و حیطة انتخاب، مقید به اجتماع است و لاقید نیست.

مک اینتایر^۱ اندیشه فردگرایی لاقید را «تفکر ذره‌ای» می‌نامد. در چارچوب اندیشه فردگرایی، افراد به صورت مجزا امیال و آرمان‌های خود را پیگیری می‌کنند و اجتماع ابزار رسیدن به این امیال و آرزوهاست. لکن در منظومه فکری جماعت‌گرا، بستر شکل‌گیری و هویت‌یابی جزء جزء افراد در اجتماع صورت می‌گیرد؛ هویت من در میان ما و در یک ارتباط متقابل سامان پیدا می‌کند و تعریف می‌شود. بیشتر اهدافی که ما جستجو می‌کنیم اجتماعی است نه فردی. به‌عنوان مثال نقش شهروندی یا عضویت در احزاب و گروه‌های اجتماعی این‌چنین است. از این‌رو اجتماع جزئی از عناصر سازنده شخصیت و هویت‌بخشی به افراد است. اشخاص مشارکت‌کننده در حوزه سیاست و مناسبات اجتماعی نوعی سرشت و هویت شخصی خویش را توسعه می‌بخشند. به بیان مک اینتایر «جامعه‌گرایی به یک آرمان از جامعه انسانی می‌اندیشد تا صرف مشارکت مصلحت‌اندیشانه افراد». (همان: ۱۵)

مدعای سندل و مک اینتایر آن است که به‌دلیل وابستگی هویت افراد به جایگاه و نقش‌های اجتماعی، اهداف و آرزوهای آنها معطوف به یک شخص نیست. بنابراین انتخاب آزادانه مطلق و تضمین فاعل انتخابگر جزو اهداف افراد نخواهد بود. به عبارتی هدف فرد آن چیزی است که نقش و جایگاه اجتماعی او تعیین می‌کند. (جیکوبز، ۱۳۸۶: ۱۹۸) با این استدلال وجود عنصر اجتماع برای تحلیل انسان‌شناسی در روابط هنجاری - اینکه باید‌ها و نیاید‌ها از چه اصول و روشی تبعیت کند - خیر انسان را به ارمغان می‌آورد و دیگر انسان دامنه اعمال حق داشتن‌اش بی‌قید و موسع نیست که مجاز باشد، مرتکب خطا گردد.

عدم توجه به اجتماع ماحصل استمرار و برداشت نادرستی است که منجر به غرق شدن افراد در زندگی خصوصی شده است. تأکید سرسختانه بر حقوق فردی در مقابل دیگران، جوامع مدرن را تهدید می‌کند. اصرار بر حقوق فردی همرا با نسبی‌گرایی اخلاقی موجب شده است فضای بسیار اندکی برای خیر عمومی یا حتی محیط عمومی که شهروندان بتوانند در آنجا یکدیگر را ملاقات کنند وجود داشته باشد. افزون بر آن دامنه تعاملات بشری و زندگی جمعی را آسیب‌پذیر کرده است.

1. Macintyre.

جامعه‌گرایان معتقدند شخصیت (هویت) افراد در خلأ و تنهایی شکل نمی‌گیرد؛ بلکه به دلیل طبیعت زیست اجتماعی بشر، شخصیت و هویت آنها در بستر ارزش‌ها و فرهنگ جامعه بسط و توسعه پیدا می‌کند. استدلال اندیشمندان جماعت‌گرا این است که نمی‌توان تمایز بین «من» و «اهداف من» قائل شد؛ چراکه قسمتی از هویت افراد را اهداف و آرزوهای آنها شکل داده است؛ اهداف و آرزوهایی که با قرار گرفتن در بعضی زیست‌های بوجود آمده است. (سندل ۱۳۷۴: ۵۵ - ۹)

از دیگر منتقدانی که عدم توجه به عنصر اجتماع، مصالح و مقتضیات آن را، از مهم‌ترین لغزشگاه‌ها و پاشنه‌آشیل حق طبیعی و آثار آن دانسته، کارل مارکس است. وی در کتاب *درباره مسئله یهود* چنین نگاشته است:

اصطلاح حقوق بشر یعنی حقوق انسان خودپرست، انسان جداشده از انسان‌های دیگر و جداشده از جماعت. هیچ‌یک از مواد به اصطلاح حقوق بشر از انسان به‌عنوان عضو جامعه مدنی، یعنی فرد فرورفته در خود و اسیر منافع و هوس‌های شخصی و جدا از جماعت فراتر نمی‌رود. (مارکس، ۱۳۹۸: ۳۳)

به عقیده مارکس نیز غفلت از اجتماع و جایگاهی که بشر تحت عنوان شهروند به او تعلق می‌گیرد را نقطه ضعف نگاه خودمختار محور و فردگرایی حق طبیعی و در پی آن حق انجام دادن اشتباه می‌دانست. (همان: ۵۵ - ۴۱)

لُب دیدگاه جماعت‌گرایان را می‌توان چنین خلاصه نمود: برداشت فردگرایی در گفتمان حق‌مدار اشتباهی فاحش است. به دلیل آنکه در منظومه اندیشه فردگرایی، عنصر اجتماع و گزاره شکل‌گیری هویت و اهداف اشخاص در بستر جامعه مورد غفلت واقع شده است. نقش‌ها و جایگاه اجتماعی افراد جزو اساسی شکل‌گیری هویت شخصی به‌شمار می‌آید. با فهم جماعت‌محور از خود، تالی حق بشری هیچ‌گاه حق داشتن نسبت به انجام امر خطا نخواهد بود. هرچند خودمختاری و فردیت مورد احترام است؛ لکن تک‌بعدی و یک‌جانبه نیست. بلکه اجتماع و خیر عمومی منتج از آن است که تعیین‌کننده حدود حقوق فردی است. بنابراین ضعف در عدم رعایت ملاحظات اجتماع و جوانب آن ابتدای کنش‌های فردی بر ایده حق بر خطا بودن را به چالش کشیده و ناصحیح می‌داند.

۲. فضیلت‌گرایان

از اهم معضلات در فهم اصول بایدها و نبایدهای حاکم بر زیست بشر در جوامع مدرن، این است که

نقدی بر ایده «حق بر خطا بودن» از منظر جماعت‌گرایان، منفعت‌گرایان و فضیلت‌گرایان □ ۸۳

علت غایی فراموش شده است. (ملکیان، ۱۳۸۷: ۴۵) در این میان السدیر مک اینتایر در آثارش روح دوباره‌ای به پیکر فلسفه اخلاق فضیلت‌مدار دمیده و توجه بسیاری از فلاسفه معاصر را معطوف به اخلاق‌پژوهی کرده است (مک اینتایر، ۱۳۹۰: ۲۸) به عقیده ملکیان آشفته‌گی در اخلاقی معاصر محصول شکست دوره روشنگری در توجیه عقلی اخلاق است؛ چراکه فلاسفه‌ای مانند هیوم و کانت هرگونه شناخت مبتنی بر غایت از طبیعت انسان را رد کرده‌اند. (ملکیان، ۱۳۸۷: ۴۷) از منظر مک اینتایر پیشگیری از این شکست اخلاقی نیازمند یک شناخت غایت‌مند به انسان است. کاری که با تفسیر مجدد فلسفه اخلاق ارسطویی بر پایه سه مفهوم عمل، وحدت روایی زندگی انسان و سنت تحقیقی اخلاقی میسر است. (مک اینتایر، ۱۳۹۰: ۶۳) وی در کتاب *در پی فضیلت* صراحتاً بیان می‌کند:

گفتار اخلاقی در غرب معنا و مفهوم خود را از دست داده است و به‌عنوان پوشش و ظاهر خوشایندی برای بیان عواطف و کسب قدرت به‌کار گرفته می‌شود، اما دیگر هیچ ربط و پیوندی با آنچه واقعاً خوب یا درست است ندارد. (همان)

از سوی دیگر تیلور نیز به اهمیت اخلاقیات و فضیلت در برابر فردیت و انسان‌شناسی مدرن پرداخته است. ادعای تیلور آن است که هیچ نظام فکری نمی‌تواند فارغ از ارزش‌های اجتماعی فهم و استنباطی صحیح از بشر داشته باشد. به بیان دیگر، ارزش‌گذاری در منظومه‌ای که پاسخ‌های اخلاقی ما آن را تشکیل داده، امری اجتناب‌ناپذیر است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵: ۱۳۴) به عقیده وی اینکه انسان فاعل اخلاقی آزاد است، او را در بحران هویتی اسفناک گرفتار خواهد کرد. (همان) عصاره تعریفی که تیلور از هویت یک شخص ارائه می‌دهد معمولاً نه‌تنها مستلزم موضع او درباره موضوعات اخلاقی و معنوی است، بلکه ارجاع به یک اجتماع تعریف‌کننده را نیز ایجاب می‌نماید. بدین سبب است که هر تلاشی برای درک اصالت و هویت انسان‌ها در وضعیتی که تیلور آن را وضعیت ذره‌گونه می‌نامد آشفته و از هم گسیخته است. ادعای وی آن است خیراتی که جهت‌گیری معنوی ما را تعیین می‌کنند، خیراتی هستند که ما ارزش زندگی خود را با آنها اندازه‌گیری می‌کنیم. تیلور جایگاه این خیرات را در زندگی اجتماعی این چنین بیان کرده است:

عقیده اساسی من این است که بین شرایط متفاوت هویت یا شرایط متفاوت مفهوم‌سازی زندگی فرد، ارتباط نزدیکی وجود دارد؛ یعنی همان چیزی را که من از آن حیث بحث می‌کرده‌ام، می‌توان به این نحو مطرح کرد: به این دلیل که ما جز آنکه خود

را به سوی خیر جهت می‌دهیم، نمی‌توانیم کاری بکنیم. بنابراین مسیر زندگی و جایگاه خود را متناسب با آن تعیین می‌کنیم. (همان: ۵۲ - ۵۱)

به‌عبارتی، تیلور همانند مک اینتایر، مدعی است که تعهدات و جهت‌گیری‌ها به سوی خیر، جزو مکمل یا سازنده هویت هستند.

بیانات و تئوری‌های اندیشمندانی که با تحلیل مفهوم هویت، دائرمدار خیر عمومی و فضائل اخلاقی - در برخی نظریات احیای اخلاقیات ارسطویی (در اندیشه مک اینتایر) - در حوزه نقد مفهوم حق و تالی آن مطرح گردید، نمود ملموس‌تر و عینی‌تر آن در آثار و آراء قضات در درون نظام حقوقی مدرن مانند جیمز استفان^۱ و مناقشه دولین^۲ در مورد گزارش کمیته پرونده شاو در نظام قضایی انگلستان مشهود است. بااین توصیف تأکید بر مفاهیمی همچون «خیر عمومی» و «فضیلت اخلاقی» یکی از مؤلفه‌هایی است که گفتمان حق‌ها در نظام حقوقی مدرن را به چالش کشیده است. لزوم توجه به گزاره‌های فوق در زیست بشری مغایر با ایده حق بر خطا بودن به‌نظر می‌رسد؛ چراکه اطلاق کنش‌های مبتنی بر ایده یادشده منجر به تقابل با خیر عمومی و فضیلت اخلاقی است.

۳. منفعت‌گرایان

در رویکرد نفع‌مدار برای فاعل اخلاقی نفع و سود اهمیت دارد؛ اما اینکه مراد سود جمعی است یا سود فردی، در آرا هریک از متفکران و اندیشمندان متفاوت است.

۱. جیمز استفان، قاضی بزرگ دوران ملکه ویکتوریا و مورخ حقوق کیفری است. او انتقاداتی را در کتاب جدی و بسیار تحسین برانگیز خود تحت عنوان *آزادی برابری، برادری* آورده است. ادعای استفان آن است که حقوق می‌تواند به نحو موجهی اخلاق را بماهو اخلاق، الزام و اجرا کند و یا به گفته او، حقوق و قانون بایستی موارد فاحش گناه را تحت تعقیب قرار دهند. تقریب یک قرن بعد، به بهانه گزارش کمیته ولفندن، لردولین عضو فعلی مجلس اعیان و یکی از مشهورترین نویسندگان در زمینه حقوق کیفری در رساله الزام اخلاقیات این بخش از گزارش را که باید حوزه‌های خصوصی برای افعال اخلاقی و ضد اخلاقی باشد که حقوق در آن دخالت نکند، مدنظر قرار داد و برخلاف آن استدلال کرد که «سرکوب فساد و گناه وظیفه حقوق است به همان اندازه که سرکوب فعالیت‌های مخرب و براندازانه وظیفه آن است». (هارت، ۱۳۸۸: ۱۱۲)

۲. لرد دولین یکی از قضات دادگاه پژوهش و حقوقدان سرشناس انگلستان است که نسبت به گزارشی که کمیته سر جان ولفندن در سال ۱۹۵۷ در مورد پرونده شاو منتشر ساخت توصیه می‌کرد با فحشاء و ارتزاق از راه تن‌فروشی، مجازات حبس در نظر گرفته شود، اما اعمال همجنس‌خواهانه خصوصی قانونی شود. بند ۶۱ گزارش فلسفه بنیادین کمیته را چنین خلاصه می‌کند: «تا زمانی که جامعه دست به تلاشی عامدانه، از طریق عاملیت قانون، نزده است تا قلمرو جنایت را با قلمرو گناه برابر سازد، باید قلمرویی از اخلاقیات و بی‌اخلاقی خصوصی وجود داشته باشد که به اختصار و به عبارتی بی‌پرده، ربطی به قانون ندارد.

نقدی بر ایده «حق بر خطا بودن» از منظر جماعت‌گرایان، منفعت‌گرایان و فضیلت‌گرایان □ ۸۵

نظریه فایده‌گرایی توسط جرمی بنتام (۱۸۳۲ - ۱۷۴۸) و جان استوارت میل (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳) (John Stuart Mill) صورت‌بندی و قطعیت یافته است. کایالدی دیدگاه بنتام (Jeremy Bentham) در باب فایده‌گرایی را چنین تقریر کرده است: معیار و هدف در این مشرب فکری دستیابی به لذت و خوشی حداکثری و کمترین رنج است؛ چراکه انسان بذات به دنبال لذت و خوشی است؛ از این‌رو مکلف است در جامعه خوشی و لذت را انتخاب کند. به عقیده منفعت‌گرایان اگر دولت شیوه خاصی از زندگی را به افراد تحمیل نکند و آنها را در انتخاب راه خویش آزاد بگذارد این امر خودبه‌خود به افزایش رفاه عمومی منجر خواهد شد. شاخص و ممیز نهایی برای سنجش خوبی یا بدی اخلاقی و درستی یا نادرستی موازین اجتماعی، اصل عام بیشترین سودمندی برای بیشترین افراد است. هم‌چنین بهترین قاضی برای تشخیص اینکه چه چیزی مایه لذت و خوشی افراد است انتخاب عملی خود آنهاست. لازمه این طرز تفکر این است که در صورت آنکه نقض حق و عدالت یا آزادی موجب جلب سود بیشتر شود، زیر پا گذاشتن این ارزش‌ها صحیح و اخلاقی به حساب می‌آید. (کایالدی، ۱۳۸۳: ۲۵) به عقیده بنتام هر کنشی را باید همواره با آثارش بررسی کرد، و ارزش آن بستگی به میزان شدت و استمرار لذتی دارد که به‌بار می‌آورد. او صراحتاً می‌گوید:

ما به دنبال لذتیم، یعنی که خوبی را می‌جوییم؛ از آن رنج پرهیز داریم، یعنی اینکه از شر اجتناب می‌ورزیم. تمامی نهادهای اجتماعی، من جمله نهادها و دستگاه‌های اقتصادی به‌خصوص دولت باید بر همین اساس عمل کنند. (همان: ۱۰)

بنتام تأکید می‌کند اخلاق، کسب رضایت خدا و پایبندی به قوانین نیست، بلکه اخلاق صرفاً تلاش حداکثری برای خوشبختی است. پایه اصلی استدلال‌های بنتام بر اصل فایده‌مندی استوار است. این اصل بیانگر آن است که در مواقع انتخاب بین دو عمل باید عملی را انتخاب کرد که بهترین پیامدهای کلی را برای همه افراد مربوطه داشته باشد. یا آن‌گونه که وی در کتاب خود با نام *اصول اخلاقیات و قانونگذاری* که در سال وقوع انقلاب فرانسه منتشر شد، بیان می‌کند:

اصل فایده یعنی اصلی که هر عمل را - هرچه که می‌خواهد باشد - براساس میزان گرایشی که به نظر می‌رسد آن عمل به تفویت یا تضعیف خوشبختی و خوشحالی افرادی که منفعت‌شان مورد نظر است دارد، تأیید یا رد می‌کند. (رالز، ۱۳۸۷: ۱۴۰)

دلیل این مدعا در منظومه فکری بنتام بدین‌سبب است که وی معتقد است مهم‌ترین ویژگی انسان‌شناختی بشر «احساس» آنهاست. یعنی توانایی آنها در احساس خوشی - که او آن را خوب می‌شمارد،

پس باید تداوم‌یافته و به حداکثر رسانده شود - یا ناخوشی - در صورت بد بودن باید کاهش داده شود - این دو حکمران انسانیت هستند. (کالایدی، ۱۳۸۳: ۱۰۳)

کالایدی دیدگاه بنتام را چنین تقریر می‌کند: بنابر اصل بیشترین خوشبختی، هدف نهایی که سایر چیزها با رجوع به آن و به‌خاطر آن مطلوب هستند، حالتی از عالم هستی است که حتی‌الامکان فارغ از رنج و حتی‌الامکان سرشار از لذایذ باشد. بنابراین هنگامی که می‌خواهیم عملی را سلباً یا ایجاباً انجام دهیم، باید پرسیم کدام نحوه از رفتار، بیشترین میزان خوشبختی را برای همه کسانی که متأثر از تصمیم ماست ایجاد خواهد کرد. اخلاق مستلزم آن است که ما آن کاری را انجام دهیم که از این نقطه‌نظر بهترین باشد. (کالایدی، ۱۳۸۳: ۷۸)

در مجموع از دیدگاه منفعت‌گرایان لذت و سود، محوریت و جهت‌دهی به اعمال و افعال بشر را برعهده دارد. بنابراین عملکرد تصمیمات معطوف به نتیجه است. یعنی عمل یا کنشی باید توسط فرد برگزیده شود که نتیجه رضایت‌بخش و سودآور داشته باشد؛ نه اینکه صرف انجام عمل موضوعیت داشته باشد. درحالی‌که در مدعای ایده حق بر خطا بودن تأکید بر این امر که صرف وجود حق انتخاب در دایره باید‌ها و نباید‌ها، مورد احترام است و نسبت به نتیجه تعهدی نیست. اما از نظر فایده‌گرایان این ادعا به چالش کشیده و این نکته که بشریت حق انجام دادن خطا داشته باشد، مخالف با سود و منفعت‌مداری است؛ چراکه در این ایده هم ضرر فردی و هم ضرر اجتماعی مستتر می‌باشد.

نتیجه

یکی از مسائل بنیادین و چالش برانگیز در روابط اجتماعی بشری، تنظیم میزان تصرف انسان در هستی و کائنات است. در طول سده‌های گذشته تعارضات منافع انسانی و اهداف آنها در زندگی مشکلاتی را به وجود آورده است. اینکه نوع بشر تا چه میزان و بر چه مبنایی می‌تواند براساس فهم خود در روابط اجتماعی عمل کند؟ این‌گونه سؤالات آدمی را به تأمل واداشته است. متناسب با پیش‌فرض‌ها و بنیان‌های معرفتی و ایدئولوژیک پاسخ‌های مختلفی داده شده است. گفتمان حق مدرن در دوران معاصر پاسخی به این سؤال بشری است.

مفهوم حق در غرب روزگاری با اخلاق و الهیات گره خورده بود، به صورتی که معادل خیر به شمار می‌رفت. اما با تحولات اساسی در جهان‌بینی معرفتی و دگرگونی مکتب‌های فلسفی در غرب ادراکی جدید از مفهوم حق در بستر دنیای مدرن تحقق پیدا کرد. مفهوم حق در وضعی تعیینی به

مفهومی بیگانه با الهیات و ارزش‌ها بدل گشت تا جایی که به تفکیک مفهوم قدیم و جدید در منظومه فکری اندیشمندان مغرب‌زمین مبدل شد. با انقلاب‌ها و جنبش‌های مشروطه‌خواهی مفهوم جدید از حق که تهی از حق بودن است (ارزش‌ها)، جایگاه خاصی یافت به شکلی که هم عاملی برای انقلاب‌ها و جز لاینفک از قوانین اساسی به‌شمار می‌رفت.

مدعای فهم جدید از حق به‌معنای حق داشتن در منظومه فکری مدرنیته، مبتنی بر بنیان کرامت ذاتی انسان‌ها، فاعلیت اخلاقی انسانی، و رویکردی سوژکتیوی به انسان است معنای جدید از حق نشان داد که محصول آن تفکیک بین حق بودن (ارزش‌ها) و حق داشتن است. براین اساس انسان در فعل و ترک فعل مختار است و حق دارد؛ او می‌تواند فعل یا ترک فعل مبتنی بر ارزش‌ها یا بر ضد آن انجام دهد، یعنی حق دارد که فعل یا ترک فعل ناحق انجام دهد (حق بر خطا بودن). به‌عبارت‌دیگر، هیچ‌گونه تضمینی در مطابقت افعال انسان با موازین اخلاقی خاص وجود ندارد. صاحب حق ممکن است در اجرای حق خود راه درست اخلاقی را در پیش بگیرد و ممکن است به امر ضد اخلاقی کشیده شود. از این ویژگی حق، با عنوان «حق انجام خطا» یا «حق بر ناحق بودن» نام برده می‌شود. گفتمان حق مدرن با تأکید بر فردگرایی و شناسایی حق‌های دست اول از سنخ آزادی‌های فردی مانند آزادی بیان و ... از یک‌سری اقتضائات جوامع بشری غفلت کرده است. نفع اجتماعی، نکته‌ای که در اندیشه ایده‌پردازان حق بر خطا بودن بدان اهمیتی داده نشده و صرفاً تضمین اراده آزاد مدنظر بوده است. ایده حق بر خطا بودن مبتنی بر مؤلفه‌های جریان‌ات اندیشه‌ای مختلف مانند منفعت‌گرایان، جماعت‌گرایان، فضیلت‌گرایان و منفعت‌گرایان محل تأمل و مخدوش است.

عمده نقد و چالش جریان جماعت‌گرایی به فردگرایی مطلق در گفتمان حق است. به دلیل آنکه در منظومه اندیشه فردگرایی، عنصر اجتماع و گزاره شکل‌گیری هویت و اهداف اشخاص در بستر جامعه مورد غفلت واقع شده است. درحالی‌که نقش‌ها و جایگاه اجتماعی افراد جزو اساسی شکل‌گیری هویت شخصی به‌شمار می‌آید. با فهم جماعت‌محور از خود، تالی حق بشری هیچ‌گاه حق داشتن نسبت به انجام امر خطا نخواهد بود. هرچند خودمختاری و فردیت مورد احترام است لکن تک‌بعدی و یک‌جانبه نیست. بلکه اجتماع و خیر عمومی منتج از آن است که تعیین‌کننده حدود حقوق فردی است.

از دیدگاه فضیلت‌گرایان لزوم توجه به گزاره‌هایی همچون «خیر عمومی» و «فضیلت اخلاقی» در زیست بشری در تضاد با ایده حق بر خطا بودن به‌نظر می‌رسد؛ چراکه اطلاق کنش‌های مبتنی بر ایده یادشده منجر به تقابل با خیر عمومی و فضیلت اخلاقی است. از این‌رو آنچه برای شخص^۵ خیر است

مسئله مربوط به انتخاب فردی او نیست تا بتواند از اهداف خود فاصله بگیرد و بر آنها مقدم باشد، بلکه خیر امری معطوف به کارکرد اجتماعی است که فرد به آنها تعلق دارد. با این استدلال وجود عنصر اجتماع برای تحلیل انسان‌شناسی در روابط هنجاری - اینکه بایدها و نیایدها از چه اصول و روشی تبعیت کند - خیر انسان را به ارمغان می‌آورد. براین اساس دامنه اعمال حق داشتن (حق مدرن) توسط انسان آن قدر بی‌قید و موسع نیست که مجاز باشد، مرتکب فعل خطا گردد.

مبتنی بر اندیشه منفعت‌گرایان، عمل یا کنش فرد باید نتیجه رضایت‌بخش و سودآور داشته باشد، نه اینکه صرف انجام عمل^۵ موضوعیت داشته باشد. مدعای ایده حق بر خطا بودن تأکید بر این امر دارد که صرف وجود حق انتخاب، مورد احترام است. اما فایده‌گرایان این ادعا را به چالش کشیده و این نکته که بشریت حق انجام دادن خطا داشته باشد را مخالف با سود و منفعت‌مداری دانسته‌اند؛ چراکه در این ایده هم ضرر فردی و هم ضرر اجتماعی مستتر می‌باشد.

در آخر لازم به یادآوری است بیان نکات، انتقادات و ادله اندیشمندان اسلامی نسبت به عدم پذیرش مدعای ایده حق بر خطا بودن مستلزم پژوهشی مجزاست؛ لکن آنچه از اندیشه و اخلاق اسلامی مستفاد می‌گردد، میانی و اصول در تنظیم هنجارهای فردی و اجتماعی دائرمدار شرع و عقل کامل است؛ و مستدل به گزاره‌هایی همچون «غایت‌مندی انسان در نظام هستی»، «مفهوم حکم و جوازات شرعی (می‌تواند) در چارچوب ارزش‌های اسلامی» و «ارتباط حق بودن‌ها و حق داشتن‌ها با یکدیگر»، ایده حق بر خطا بودن قابل‌پذیرش نیست.

منابع و مأخذ

۱. جونز، پیتز، ۱۳۹۲، *فلسفه حقوق: حق‌ها (مبانی، ماهیت، قلمرو، محتوا و نارسایی‌ها)*، ترجمه مشتاق زرگوش و مجتبی همتی، تهران، میزان.
۲. جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۵، *جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم: گزیده‌های اندیشه‌های (سندل، مک اینتایر، نیلور)*، ترجمه گروهی از مترجمان قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳. جیکوبز، جاناتان، ۱۳۸۶، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه اخلاق*، ترجمه سید محمدعلی تقوی و زهره علوی‌راد، تهران، نشر مرکز.
۴. رالز، جان، ۱۳۸۷، *نظریه عدالت*، ترجمه کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی.

نقدی بر ایده «حق بر خطا بودن» از منظر جماعت‌گرایان، منفعت‌گرایان و فضیلت‌گرایان □ ۸۹

۵. سندل، مایکل، ۱۳۷۴، *لیبرالیسم و منتقدان آن*، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۶. صناعی، محمود، ۱۳۳۸، *آزادی فرد و قدرت دولت: بحث در عقاید سیاسی و اجتماعی هابز، لاک، استوارت میل*، با ترجمه گزیده‌ای از نوشته‌های آنان، تهران، نشر سخن.
۷. کایالدی، نیکولاس، ۱۳۸۳، *بن‌تام و میل و مکتب فایده‌گرایی*، ترجمه محمد بقایی، تهران، اقبال.
۸. کیملیکا، ویل، ۱۳۷۶، «جماعت‌گرایی»، *قبسات*، ش ۵ و ۶، ترجمه فرهاد مشتاق‌صفت، قم، شماره مسلسل ۱۱۲، ص ۱۳۹-۶.
۹. گنسلر، هری، ۱۳۹۰، *درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر*، ترجمه مهدی اخوان، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۱۰. گلدینگ، مارتین، ۱۳۷۸، «مفهوم حق: درآمدی تاریخی»، *تحقیقات حقوقی*، ش ۲۵ و ۲۶، ترجمه محمد راسخ، تهران، ص ۴۶-۴۲.
۱۱. مک اینتایر، السدیر، ۱۳۹۰، *در پی فضیلت*، ترجمه حمید شهریاری، محمدعلی شمالی، تهران، سمت.
۱۲. ملکیان، مصطفی، ۱۳۸۷، *سنت و سکولاریسم*، تهران، صراط.
۱۳. موراوتز، توماس، ۱۳۸۷، *فلسفه حقوق: مبانی و کارکردها*، ترجمه محمدباقر انصاری و اسماعیل نعمت‌اللهی، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۴. میل، جان استوارت، ۱۳۶۳، *درباره آزادی*، مترجم جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. میلز، چارلز رایت، ۱۳۸۱، *مارکس و مارکسیسم*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، خجسته.
۱۶. والدرون، جرمی، ۱۳۸۳، «فلسفه حق»، *نامه مفید*، ترجمه محمد راسخ، قم، ش ۳، ص ۱۸۲-۱۴۹.
۱۷. وینستین، جک راسل، ۱۳۹۰، *فلسفه مک اینتایر*، ترجمه کاوه بهبهانی، تهران، نشر نی.
۱۸. هارت، هربرت، ۱۳۸۸، *آزادی، اخلاق، قانون (درآمدی بر فلسفه حقوق کیفری)*، مترجم محمد راسخ، تهران، انتشارات طرح نو.

19. Black, a. h., 1990, *Black s law dictionary*.

20. Henry, Campbell, 1991, *Black's law dictionary*, U. S. A: 6th west publisher.

21. Herstein, Ori J., 2014, "A Legal Right to Do Legal Wrong", *Oxford Journal of Legal Studies*, 21 – 45.

22. Galston, WilliamA, 1983, "On the Alleged Right to Do Wrong: A Response to Waldron", *University of Chicago Press*, pp. 320 – 324.
23. Oxford dictionary of law, 1990, Oxford University Press.
24. Taylor, Charles, 2002, *Le Malaise de la Modernité*, Paris: Edition le cerf.
25. The American Heritage Dictionary [Second College Edition, 1982 thumb – indexed] , Houghton Mifflin Company Hardcover.
26. Waldron, Jeremy, 1981, "A Right to Do Wrong", *University of Chicago Press*, 21 – 39.
27. *Webster e new world dictionary*, 1982. Third college editon, 1982.
28. Wenar, Leif, 2015, "Rights", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*. [https:// plato. Stanford. Edu/entries/rights/#Right Do Wron](https://plato.stanford.edu/entries/rights/#Right_Do_Wron).